

دیگر. و این دو حرف باشد و یکی گرفته اند.<sup>۲۲</sup>

تفاوت میان این دو مصوت، یعنی یای مجهول و یای معروف، هنوز در بعضی از نواحی فارسی زبان وجود دارد. در بعضی نسخه‌های مکتوب در قرنهاي چهارم و پنجم برای یای مجهول نشانه خاصی در کتابت هست که به این صورت است: «ی».<sup>۲۳</sup> اما در فارسی درسی مدتهاست که این تفاوت از میان رفته است. یعنی امروز در فارسی رسمی و متداول ایران کلمه‌ای مانند «می بینی» با سه مصوت «i» یکسان تلفظ می‌شود، و حال آنکه در تلفظ مردم افغانستان و تاجیکستان مصوت نخستین در جزء «می» شبیه به کسره ممدود و متفاوت با دو مصوت دیگر ادا می‌شود.

اما آنجا که این مصوت در آخر کلمه قرار می‌گیرد، بر طبق توضیحی که خواهیم دید، در فارسی امروز تفاوت بر سر تکیه کلمه است. یعنی یای بیان نکره و یای خطاب با یای بیان صفت یا نسبت تنها در این نکته متفاوت اند که در یکی تکیه روی هجای ماقبل آخر و در دیگری روی هجای آخر واقع می‌شود، به این طریق:

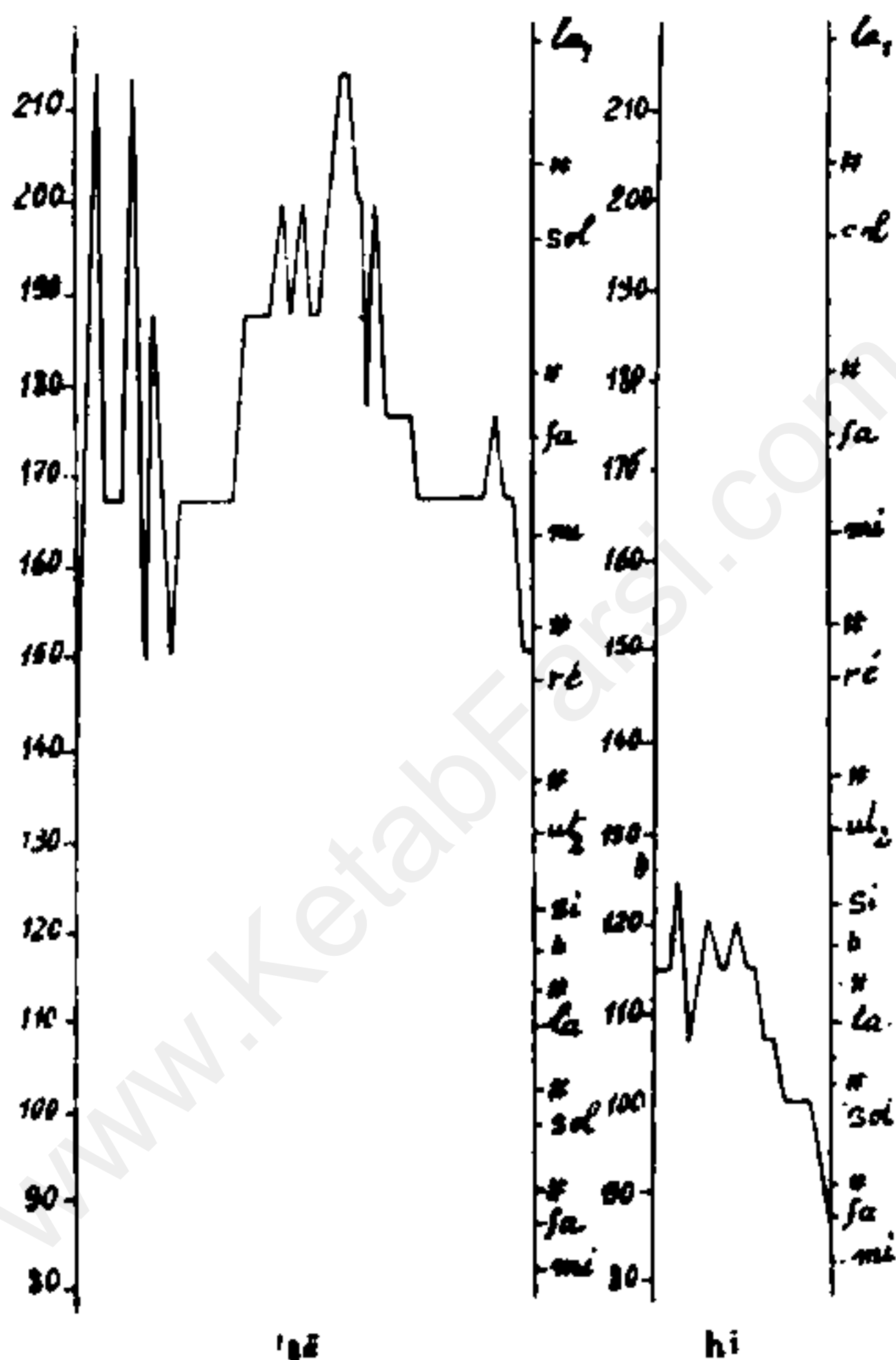
*'sä - hi* = شاهی = یکی از شاهان، تو شاه هستی

*'sä - 'hi* = شاهی = سلطنت، منسوب به شاه

ماهیت این تکیه زیر و بمی صوت است. بر طبق آزمایشهایی که نگارنده در استیتوی فونتیک پاریس (سال ۱۹۴۸) انجام داده است تفاوت ارتفاع صوت یا زیر و بمی میان هجای تکیه دار و هجای بی تکیه چند نیم پرده موسیقی است. ترسیم تفاوت زیر و بمی میان ارتعاشات دو هجای این کلمه در حالات دو گانه بر طبق یکی از نمونه‌ها در صفحه بعد دیده می‌شود:

(۲۲) معیار، تهران، ص ۱۹۷-۱۹۸.

(۲۳) تفسیر قرآن پاک، نسخه منگور.



این طرح ارتفاع صوت دو هجای کلمه «شاهی» را هنگامی که معنی نکره از آن اراده شود نشان می‌دهد. در طرف چپ عدد، ارتفاعات در ثانیه و طرف راست، نت‌های موسیقی معادل آنها نوشته شده است. چنانکه ملاحظه می‌شود در این حالت هجای اول تکیه‌دار و هجای دوم بی‌تکیه است. و بر اثر آن هجای «شاه» چند نیم پرده زیرتر از «هی» است.



(۱۲، ۳) دو مصوت مرکب *ai* و *au* در تلفظ دری وجود داشته که در بعضی از کتب لغت آنها را به ترتیب «یای ماقبل مفتوح» و «واو ماقبل مفتوح» توصیف کرده‌اند. در بعضی نسخه‌های خطی که به احتمال در نیمه دوم قرن چهارم یا در طی قرن پنجم کتابت شده و اعراب دارد کلمات فارسی مانند وی، می، کی و کلمات عربی مانند میدان و ریحان را با فتحه روی حرف ماقبل یاء مشخص کرده‌اند.<sup>۲۴</sup> اما در تلفظ فارسی امروز این مصوت‌های مرکب به تأثیر جزء ثانی آنها تغییر یافته، یعنی *ai* به *ei* و *au* به *ou* تبدیل شده است.

(۱۳، ۳) هشت صامت متداول در زبان عربی که در کلمات مأخوذ از تازی وجود داشته و در فارسی به کار رفته ظاهراً هیچگاه در این زبان تلفظ خاص خود را نداشته است. یعنی همیشه ط مانند ت - ظ، ض مانند ز - ص، ث مانند س - ح مانند ه - ع مانند ادا می‌شده است و در این باب بعضی از نویسندگان تصریح دارند. شمس قیس این حرفها را چنین می‌شمارد: ئی، حی، صاد، ضاد، طاء، ظاء، عین، قاف.<sup>۲۵</sup> یاقوت می‌نویسد: در زبان فارسی حاء مهمله نیست و چون کلمه‌ای را که در آن حاء باشد به زبان می‌آورند به هاء بدل می‌کنند. حسن را هسن و محمد را مهمد می‌گویند.<sup>۲۶</sup> در مورد غ و ق جای بحث است که در کتاب دیگر مؤلف مطرح شده است.<sup>۲۷</sup> این نکته را هم می‌افزاییم که در نسخه‌های کهن بعضی از کلمات فارسی مانند تلخ و سرخ و ستر مکرر به صورت طلخ و سرخ و سطر کتابت شده و در اسمهای اشخاص و امکانه هم غالباً این رسم الخط دیده می‌شود و شاید که این دو صامت تلفظ خاصی متفاوت با ت و س داشته است.

(۲۴) تفسیر قرآن پالا، ص ۴۸، ۶۷، ۶۹.

(۲۵) المعجم، ۲۱۸ - ۲۲۸.

(۲۶) معجم البلدان، چاپ قاهره، جلد اول ص ۴۱۵.

(۲۷) وزن شعر فارسی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۵، ص ۱۳۱.

# دیگر گونی واکھا

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

در آغاز رواج فارسی دری هنوز تلفظ بسیاری از کلمات و املاهای آنها صورت ثابت و واحدی نداشته و در آثار دوره نخستین غالباً يك کلمه به صورت‌های متعدد و گوناگون آمده است. بعضی از این دیگرگوییها مربوط به شیوه کتابت است که خود بحث جداگانه دارد. اما بسیاری دیگر نشانه اختلاف واکه‌های کلمه واحد در زبان نویسندگانی است که هر يك در ناحیه‌ای زاده و پرورش یافته و شیوه تلفظ محلی خود را حفظ کرده بودند. چون از بیشتر تألیفات این دوره نسخه اصل یا نسخه کهنی نزدیک به زمان مؤلف و مکتوب در محل زندگی او در دست نیست حکم به اینکه هر گونه تلفظ متعلق به کدام شهر یا ناحیه بوده دشوار است و به ندرت می‌توان شیوه خاص تلفظی را به محل معین نسبت داد. در این فصل می‌کوشیم که همه دیگرگوییهای واکه‌ها را، اعم از مصوت و صامت، نشان دهیم.

## (۱) مصوتها

$$\bar{a}/a = \bar{I}/\bar{I}$$

(۱۰۱) در هجای آخر کلمه (یا کلمه شامل يك هجا) که به صامت ه (ملفوظ) ختم شده باشد غالباً الف ممدود (مصوت  $\bar{a}$ ) به فتحه (مصوت  $a$ ) تبدیل می‌شود و این همان است که ادیبان آنرا تخفیف می‌خوانند:

راه‌ره (بلعمی ع ۴۳۹) سیاه‌سیه (ابنیه ج ۱۵) آنگاه/آنکه (طبری ۱۸۶)  
 آگاه/آگه (پاک ۱۳) نگاه/نگه (فابوس ل ۴۵) تباہ/تبه (سور ۲۵۷) روباه/روبه  
 (اسرار ۳۹) کوتاه/کوتہ (بختیار ۲۵۵).

(۲۰۹) در کلماتی که شامل دو مصوت ممدود «الف = ā» باشد یکی از آنها، و غالباً مصوت نخستین، به مصوت مقصور «فتحه = a» تبدیل می‌شود:

پاداش / پَدَاش (طبری ۱۷۹۵) پرستاران / پَرستَران (طبری ۲۹۶) آراستگان / آراستگان (قابوس ل ۴۵) آشامنده / آشَمنده (میبدی ۳؛ ۱۵۵) وامانده / وامَنده (زمخشری ۱؛ ۲۴۹) جوشانیدن / جوشَنیدن (اسرار ۱۷۱) خوابانیدن / خوابَنیدن (پاک ۶۹) کاروان / کارَوان (زمخشری ۱؛ ۵۹).

(۳۰۹) در کلماتی که پس از الف ممدود يك واك خیشومی (م، ن) قرار دارد همین ابدال واقع می‌شود، و همچنین است در مواردی که هجای دراز شامل این مصوت ممدود در آغاز یا میان کلمه واقع باشد:

پیامبری / پیَمبری (بلمی چ ۳۸۱) طپانچه / طپَنچه (طبری ۱۶۰۵) کالبد / کَلبد (زمخشری ۱؛ ۱۷۰) سوراخ / سورَخ (مجید ۱؛ ۴۷۸) پالهنک / پالَهنگ (زمخشری ۱؛ ۴۵۵) پاشنه / پاشَنه (زمخشری ۱؛ ۱۳۳) کاسنی / کاسَنی (ابنیه چ ۲۶۶) تابش / تابَش (ابنیه ۵۱، ۱۸۰). درمادگان / درمَدگان (سک ۵؛ ۵۸۳).

$$a/\bar{a} = \bar{a}/\bar{a}$$

(۴۰۹) در بسیاری از کلماتی که در فارسی درسی با مصوت مقصور فتحه (زیر = a) ادا می‌شود در متون این دوره به جای آن الف ممدود (ā) می‌آید:

هم / هَم (طبری ۱۷۵۸) همان / هَامسان (طبری ۷۰۹) همواره / هَامواره (طبری ۱۵۱۶) همتار / هَامتا (میبدی ۷؛ ۲۳۶) نامزد / نَامزاد (بلمی چ ۹۰۷) دانشمندان / دانشمَدان (طبری ۱۵۷) همتر / هَمسار (قابوس ل ۵۵) تهی‌تر / تَهی‌سار (میبدی ۱؛ ۷۹) مهار / مَاهار (یوسف ۲۲-سامی ۳۲۱) دشمن / دشَمان (زمخشری ۱؛ ۲۴۰) خمیازه / خَمیازه (زمخشری ۱؛ ۳۲۰) پرستور / پَرستو (ابنیه چ ۳۳۱) زهائیدن / زهائَیدن (طبری ۵۰۷) شوید / شَوید (طبری ۹۸۹) ناسزا / ناسازا (ابنیه ۱۸۸) آوریدن / آورَیدن (مصادر ۱؛ ۳۳۱) جانوران / جانواران (کمبریج ۱۸).



$$\bar{a}/o = \bar{a}/\bar{a}$$

(۵،۱) ناسپاسان/نوسپاسان (عشر ۱۷۵) ناسپاس/نوسپاس (مجید ۱؛ ۱۷۲، ۲۸۶، ۵۰۲ - عشر ۱۵۴) ناسپاسی/نوسپاسی (مجید ۱؛ ۱۶۰، ۲۸۷، ۳۵۹ - پاك ۲۵ - سور ۱۳۳ - عشر ۲۲۱). ناکام/نوکام (کهن ۲۵، ۷۹)

$$\bar{a}/\bar{i} = \bar{a}/\bar{i}$$

(۶،۱) فرستادیم/فرستیدیم (پاك ۶۳، ۷۰ - عشر ۱۹۰) افتاده/افتیده (سامی ۹۲، ۱۳۰) افتاد/افتید (بلعمی ع ۱۴) اوفتاد/اوفتید (سور ۲۶۹) بیوفتادن/بیوفتیدن (مصادر ۱؛ ۱۷۶) فروایستاد/فروایستید (سور ۱۳۶) ایستاده می باشند/ایستیده می باشند (طبری ۶۰۰) افتاده باشد/افتیده باشد (مصادر ۱؛ ۳۵۸) بفرستادیم/بفرستیدیم (عشر ۳۶) فرستاد/فرستید (عشر ۱۱۷).

$$\bar{i}/e = \bar{i}/\bar{i}$$

(۷،۱) مصوت  $\bar{i}$  در هر جای کلمه به مصوت مقصور کسره (e) بدل می شود: دیگر/دیگر (ابنیه مکرر - بلعمی ج ۱۹۳ - سیتان ۳۳۲ - میبیدی ۹؛ ۱۵۷)، سهمکین/سهمکن (بلعمی ج ۱۲۴)، گرگین/گرگن (طبری، ۳۶۸)، شرمکین/شرمکن (قابوس ع ۱۰۵)، شوخکین/شوخن (مصادر ۱؛ ۲۹۹) اندوهکین/اندوهکن (هجویری ۱۳۹ - سور ۱۱۷ - سامی ۱۴۳ - میبیدی ۹؛ ۱۴۱)، خشمکین/خشمکن (مصادر ۱؛ ۳۵۸) نمکین/نمکن (مصادر ۱؛ ۳۱۴)، گوشتین/گوشتن (سامی ۱۳۳)، بمیرم/بمیرم (میبیدی ۱، ۲۳۹، ۴۲۲)، چنم/چنم (اسرار ۱۵۱)، بچیند/بچند (طبیعیات ۴۰)، گزیدستم/گزدستم (طبری ۳۴۳)، گریستن/گریستن (قصص ۲۰۰، ۲۴۳، ۴۲۹)، مفریباد/مفریباد (مجید ۱؛ ۶۰۸).

$$e/\bar{i} = \bar{i}/\bar{i}$$

(۸،۱) گاهی مصوتی که در فارسی درسی به صورت کسره (e) ادا می شود در

متون این دوره به صورت یاءِ ممدود (ī) می‌آید. گمان می‌رود که در این مورد و همچنین مورد ۱، ۵ یای مجهول است که با کسره تناوب دارد:

شکفت / شکفت (بلعمی ع ۱۳۵) فرشته / فرشته (بلعمی ج ۱۶ - طبری ۸۲۷ - هدایه ع ۹ - ابنیه ج ۲ - سجستانی ۲ - پاك ۸، ۲۱ - سیستان ۴۵ - سور ۱۶ - سامی ۶۳ - میبدی ۲۲:۸) زشتی / زبشتی (طبری ۱۶۵۴)، بخش / بخش (زمخشری ۱: ۱۴۵)، رسته / رسته (لسان ۱۴۷)، کنجد / کنجد (قابوس ع ۱۰۵: ۱) گوساله / گوسالی (طبری، ۷۱۸)، هرگز / هرگز (عشر ۳۳۹).

او / ای =  $\bar{u}/i$

(۹، ۱) گاهی به جای مصوت ممدود «او» =  $\bar{u}$  در متون این دوره «ای» =  $\bar{i}$  آمده است:

هنوز / هنیز (طبری ۱۷۳۴)، بیهوشی / وی‌هیشی (سامی ۲۶۵)، کلوچه / کلیچه (زمخشری ۱: ۳۴۹).

او / او =  $\bar{u}/o$

(۱۰، ۱) تبدیل مصوت ممدود «او» (= واو ماقبل مضموم) به مصوت کوتاه «ضمه» مکرر دیده می‌شود و این را نیز در اصطلاح تخفیف می‌خوانند: اندوه / انده (بلعمی ع ۱۴۸ - بلعمی ج ۳۹۳ - طبری ۳۹۳ - ابوالهیثم ۷۸ - قصص ۱۳۲ - میبدی ۳: ۱۰۸) فراموش / فرامش (بلعمی ج ۲۰۰) هوش / هش (ابنیه ع ۶۹ - لسان ۹۱ - سیستان ۳۱۵ - قابوس ل ۴۲ - زمخشری ۱: ۵۱۱ - مصادر ۱: ۸۱) یهوده / یهده (پاك ۱۳ - میبدی ۷: ۴۱) بود / بُد (ابوالهیثم ۸۴ - اسرار ۱۱۳) کوه / کُه (سیستان ۳۵۵) پوست / پُست (قصص ۲۲۴ - زمخشری ۱: ۱۰۸) روستا / رُستا (سفر ۱۰۱) شکوه / شُکُه (سور ۳۳۲) دوست / دُست (ترجمان ۱۷۸).

باید توجه داشت که در اکثر منابع کلماتی که شاهد آوردیم به هر دو صورت

وجود دارد.

$$e/o = \text{ا/ا}$$

(۱۱،۱) در آغاز کلمه گاهی به جای مصوت کسره با قید اعراب در بعضی نسخه‌ها مصوت ضمه آمده است: پسر/پُسر (بلعمی ع ۴۴۶ - ورقه ۴۰)، یلک/یُلک (مصادر ۱: ۳۳۹) سَبر/سُتبر (مصادر ۱: ۳۳۹) گشنیز/گُشنیز (ابنیه ج ۲۰۲).

(۱۲،۱) جزء صرفی پیشین «ب» در صیغه‌های ماضی و مضارع و امر در بعضی نسخه‌ها گاهی با اعراب ضمه ثبت شده است: بُگذاشتی (عظیم ۴) یُسر (عظیم ۱۲) بُکشاید (ابنیه ع ۱۷،۱۵) بُرفتند (طبری ع ۲۹۶) بُرود (سامی ۷۸).

$$a/e = \text{آ/ا}$$

(۱۳،۱) تمایل تلفظ فارسی در هزار ساله اخیر به ابدال فتحه (a) اصلی به کسره (e) بوده است. این تمایل در پایان کلمات اکنون به طور عام واقع شده است، چنانکه در فارسی درسی و رسمی امروز ایران تنها يك کلمه قید نفی «نه» است که به زبر ختم می‌شود؛ و در همه کلمات دیگر هر جا که مصوت پایانی فتحه بوده به کسره بدل شده است. در مواضع دیگر کلمه نیز مکرر این ابدال انجام گرفته است.

(۱،۱۳،۱) در بیشتر متن‌هایی که از دوره نخستین در دست داریم و کاتب در آنها اعراب (یعنی مصوت‌های کوتاه) را ثبت کرده است روی هجای پایان کلمه که با «های بیان حرکت» نوشته می‌شود علامت فتحه وجود دارد، چه در کلمات بسیط و چه در صفت مفعولی مشتق از فعل:

سینه (هدایه ع ۴۵) بهره (هدایه ع ۱۱۷) خانه (قابوس ع ۲۲ a) همیشه (قابوس ع ۱۸ b) همه (قابوس ع ۴ a) نامه (ترجمان ع ۲۲۳) فرخنده (ورقه ۱۴) کاته (سامی ۲۱۵) پاره (سامی ۲۳۸) زنده (هدایه ع ۱۳) هفته (قابوس ع b) میوه (قابوس ۱۷ a) پیوسته (هدایه ع ۳۹) سوخته (ابنیه ع الف ۴۴) جوشیده (ابنیه ع الف ۸۴) شنونده (قابوس ع ۱ b) ستوده (قابوس ع ۱۰ b) بشکفته (ورقه ۱۳) آزرده (ورقه ۱۵) آشفته (ورقه ۱۰۰) پخته (سامی ۲۴۷) شده

(سامی ۱۴۶).

(۲، ۱۳، ۱) در صیغه‌های فعل که با معین فعل صرف می‌شود و در واقع این مصوت در میان کلمه قرار می‌گیرد نیز همین ابدال روی داده است:

رفته بود (هدایه ع ۹۸ - قابوس ع ۸۵ r) گفته است (قابوس ع ۹۵ r)  
 کرده است (قابوس ع ۲۲ b r) کرده باشد (قابوس ع ۲۳ a r) خورده باشی  
 (قابوس ع ۱۹ b r) کرده شود (قابوس ع ۱۲ a r).

در تلفظ بعضی از نواحی ایران در این مورد هنوز تحول انجام نگرفته یا در شرف انجام یافتن است. از آن جمله مردم فارس و کرمان در گفتار کلمه ساده یا مشتق را که به «های بیان حرکت» ختم می‌شود با مصوت کسره ادا می‌کنند، اما در صیغه‌های صرفی مرکب این تحول روی نداده و هنوز فتحه اصلی وجود دارد: خایه. اما: رفته بودم.

(۳، ۱۳، ۱) آنجا که این گونه کلمات (مختوم به های بیان حرکت) به ضمیرهای متصل مفعولی می‌پیوندند این مصوت باقی مانده و اکنون در تلفظ تهران و بسیاری از نقاط دیگر تفاوت میان ماضی ساده و ماضی نقلی، هر گاه هر دو ضمیر متصل مفعولی داشته باشند، این است که (گذشته از تفاوت موضع تکیه) در یکی مصوت کسره و در دیگری مصوت فتحه وجود دارد. به این طریق:

$'d\bar{i} - det$  = دیدت: ترا دید.

$d\bar{i} - 'dat$  = دیدت: ترا دیده است.

(۱۴، ۱) آنجا که این گونه کلمات (مختوم به های بیان حرکت) به ضمیرهای متصل ملکی می‌پیوندند فتحه اصلی بر جا می‌ماند و به کسره مبدل نمی‌شود. در فارسی امروز می‌گویند:

خانه م = خانه من	خانه مان = خانه ما
خانه ت = خانه تو	خانه تان = خانه شما
خانه ش = خانه او	خانه شان = خانه ایشان

(۱۵، ۱) حرف اضافه «به» در اکثر نسخه‌هایی که باقی است با حرکت فتحه

نشان داده شده است. خصوصاً در مواردی که به سبب التقاء به مصوت آغازی کلمه بعد، صامت ذال یا دال اصلی بر جا مانده باشد:

بدور / بَدُو (ابنیه ع الف ۱۳۳ - ورقه ۱۳ - سامی ۱۰۵) بدان / بَدان (قابوس ع ۱۵ - سامی ۱۲ - اغراض ۶۹، ۷۲) بسوی / بَسوی (عظیم ۲) بوی / بَوی (عظیم ۶).  
 (۱۶، ۱) در هجای آغاز کلمه نیز گاهی مصوت فتحه در نسخه‌ها تصریح شده که تلفظ امروزی آنها با کسره است:

چِگر / جَگر (هدایه ع ۲۲) شکم / شَکم (ابنیه ع الف ۶۱) نشان / نَشان (هدایه ع ۱۰۰) بهشت / بَشت (ورقه ۴) چشیده / چَشیده (بختیار ۳۸) زبرین / زَبَرین (هدایه ع ۵۵) ششم / شَشم (هدایه ع ۱۲۴) پلک / پَلک (ابنیه ج ۱۶۳).  
 (۱۷، ۱) گاهی در هجاهای میان کلمه نیز همین ابدال فتحه به کسره دیده می‌شود و این بسیار نادر است:

دایستن / دَایستن (هدایه ع ۱۳، ۱۰۴).

### آی / ای = ai / ei

(۱۸، ۱) تلفظ مصوت مرکب «آی = ai» در بسیاری از نسخه‌های کهن با اعراب فتحه مشخص شده و چنانکه گفته شد این مصوت در فارسی امروز همه جا به صورت «ای = ei» ادا می‌شود و هیچ استثناء ندارد:

می / مَی (بلعمی ع ۴۴۳ - سامی ۸۳، ۲۰۳) وی / وَی (قابوس ع ۲۰ - عظیم ۱، ۲، ۷، ۱۰، ۱۶ - سامی ۸۷) سیل / سَیل (ورقه ۱۰) پی / پَی (پاک ۴۸، ۶۷، ۶۹ - عشر ۱۷ - سامی ۱۰۸).

### ا / آ = o / a

(۱۹، ۱) گاهی کلمه‌ای با مصوت فتحه در نسخه‌ها ثبت شده که امروز عموماً با ضمه تلفظ می‌شود. صورت کهن غالباً از نظر ریشه کلمه نیز اصلی است:  
 خروس / خَروس (ابنیه ج ۲۵۸) اردیبهشت / اَرْدیبهشت (سامی ۴۶۲) بلند / بَلند

بَلَنَد (سامی ۴۷۵).

ضمیر شونده مفرد (تو) که همه جا آخر آن با حرف «و» نوشته می شود که اینجا نشانه مصوت کوتاه ضمه است در بعضی نسخه ها به صورت «ته» کتابت شده که به حکم قرینه های متعدد باید نشانه مصوت کوتاه فتحه باشد: تو/ته (کهن ۳۱ - شنقشی ۱۵، ۲۶، ۲۷ - پارس ۲۰۰).

$a/o = \text{أ/ا}$

(۲۰، ۱) در بعضی از آثار این زمان شناسه گوینده مفرد در صیغه های ماضی و گاهی مضارع که در زبان رسمی کنونی با مصوت فتحه (a) ادا می شود (رقتم، می روم) با علامت ضمه اعراب گذاری شده، و این شاید نشانه یکی از گویشهای محلی باشد (چنانکه امروز هم در گفتار بعضی از نقاط کشور چنین است).

عظیم: بزم/بزم (۳) ترسیدم/ترسیدم (۴) می پرستم/می پرستم (۵) شوم/شوم (۱۸)  
دازم/دازم (۱۹) منم/منم (۵۱) اللهم/الله ام پیغامبرم/پیغامبرم (۲۶) می گذازم/می -  
گذازم (۲۶) روم (۵۰) نیازم (۲۶) پیغامبر خدایم (۲۹).

بخش: دهم/دهم (۱۰۶) بزم/بزم (۱۶۲) دازم/دازم (۵۲) کرده ام/کرده ام (۲۴۰).

عشر: گردانم/گردانم (2b) کردم/کردم (4a) آدمیم/آدمیم (14 a) شدم/شدم (18 b) نیم/نیم (17 a) نتوانم/نتوانم (18 a)  
اما گاهی در نسخه خطی واحد این صیغه ها به هر دو وجه اعراب گذاری شده است:

کردم (عشر 3a) خواستم (عشر 3b) نکردم (عشر 3a).

$o/\bar{o} = \text{اواو مجهول}$

(۳۱، ۱) در هجای اول بعضی از کلمات حرف واو کتابت شده که ظاهراً نشانه واو مجهول یا ضمه اشباع شده، است و اکنون به جای آن مصوت مقصور «ضمه»

ادا می‌شود:

امید / اومید (بلعمی ع ۱۸، ۳۲ - طبری ۱۴۹۱، ۱۵۳۵ - پاك ۱۰ - هجویری ۲۱۵ - سور ۲۴۵ - ترجمان ۲۵۴ - ورقه ۱۱۰، ۱۱۶ - اسرار ۱۲ - بختیار ۵۴، ۷۲ - عظیم ۱۹) افتادن / اوفتادن (بلعمی ع ۸۰ - طبری ۱۰۳۶ - سجستانی ۵ - پاك ۳۷ - حی ۲۵، ۴۰ - سیستان ۵۸ - اسرار ۲۹۳ - ترجمان ۱۶۵).

### هجای آغاز کلمه

(۲۳، ۱) مصوت‌های کوتاه فتحه، ضمه، کسره در آغاز (که همیشه صامت همزه پیش از آنها قرار دارد) گاهی بعد از صامت نخستین قرار می‌گیرند (به عبارت دیگر همزه متحرک آغاز کلمه حذف و حرکت آن به صامت بعدی داده می‌شود) و این حال را نیز تخفیف می‌خوانند:

آسانه / قسانه (قابوس ع ۹۱ - زمخشری ۴۸۷: ۱) آبریشم / بریشم (ابوالهیثم ۱۰۵) آفزاید / فزاید (میبدی ۷۳۲: ۱) اسطبل / سیطبل (سور ۳۸۰) اصطخر / صیطخر (بلعمی ع ۳۵).

(۲۳، ۱) گاهی در متون این دوره عکس این امر دیده می‌شود. یعنی مصوت بعد از صامت آغازین به قبل از آن منتقل می‌شود (البته همزه‌ای پیش از مصوت در می‌آید) و این حال بسیار رایج‌تر است:

فراز / آفراز (طبری ۶۵۵، ۶۵۶ - حی ۱۶ - سامی ۸۵ - سجستانی ۱۰) یتیزه / یتیزه (بلعمی ع ۴۲۵) شکم / اشکم (بلعمی ج ۵۸۲) سپارم / اسپارم (بلعمی ج ۲۰۷) سپردن / اسپردن (طبری ۷۷۴) شنید / اشنید (سیستان ۱۵۷) شتاب / اشتاب (طبری ۸۰۷) شتافتن / اشتافتن (طبری ۱۳۲۸) ستام / استام (ورقه ۱۰۴) شتر / اشتر (بلعمی ع ۲۲ - ابنیه ع ب ۲۷ - سجستانی ۵۶ - پاك ۶۹ - سیستان ۵۴) ستور / استور (بلعمی ج ۱۰۰۳ - هجویری ۱۱۴ - سور ۶۹) ستون / استون (هجویری ۳۰۱ - زمخشری ۱۳۱: ۱).

(۲۴، ۱) در دو مورد مذکور در فوق همیشه مصوت منتقل یکسان نمی‌ماند

و گاهی به مصوت دیگر بدل می‌شود. این ابدال گاهی به تأثیر مصوت هجای بعد است: گنون / اکتون (بلعمی ج ۳۶۹ - سیستان ۳۱۴ - ورقه ۳۸) فسوس / افسوس (طبری ۱۳۳) فزودن / افزودن (سیستان ۴۰ - میبیدی ۳؛ ۱۹) فروختن / آفروختن (سیستان ۳۵۲ - هجویری ۲۲۰ - میبیدی ۸؛ ۲۳۸).

در موارد دیگر جای چنین توجیهی نیست:

فشدن / افشدن (طبری ۲۰۴۹) فکندن / افکندن (سیستان ۱۵ - ورقه ۳۴ - میبیدی ۱؛ ۶۲۶).

### مصوت پایان کلمه

۲۵، ۱) به جای مصوت مقصور پایان کلمه که در آن زمان فتحه بوده است (و اکتون به کسره تبدیل شده ۱، ۱۰) گاهی مصوت ممدود «آ = آ» آمده است: پاشنه / پاشنا (پاک ۶۷، ۷۴، ۸۶) مردانه / مردانا (البیا ۳۴۶) گنده / گندا (مصادر ۱؛ ۳۲۵، ۳۲۷).

۲۶، ۱) گاهی به آخر بعضی کلمات مصوت فتحه (a) افزوده شده است که خلاف استعمال دوره‌های بعد است و به صورت «های بیان حرکت» نوشته می‌شود: آشکار / آشکاره (طبری ۴۲۵) چرک / چرکه (زمخشری ۱؛ ۱۵۶) خرجین / خرجینه (زمخشری ۱؛ ۱۵۳) زرخ / زرخه (زمخشری ۱؛ ۱۸۴) ماکیان / ماکیانه (زمخشری ۱؛ ۴۷۸) لاچار / ناچاره (میبیدی ۸؛ ۱۰۸) پندار / پنداره (میبیدی ۸؛ ۱۴۹) مُست / مُسته (زمخشری ۱؛ ۴۸۳).

### ۲) صامتها

همزه / ه = ه / h = ۰

(۱۰۴) اباز / هباز (پارس)



## ب/و = b/v

(۲،۴) صامت دولبی آوائی «ب» با صامت لب و دندانی آوائی «و» نسبت به فارسی در آثار این دوره با یکدیگر تناوب دارند، یعنی یکی به جای دیگری به کار می رود و این تبدیل هم در آغاز و هم در میان و پایان کلمه واقع می شود.

(۳،۴) «و» جای «ب» در آغاز: بار/وار (انبیا ۱۲۳، ۱۲۸ - سامی ۳۳۲ - سور ۲۸۹ - میبدی ۶:۲ - میبدی ۹۶:۵) بالین / والین (سور ۲۱۹) برنا/ورنا (طبری ۱۱۵۳ - میبدی ۳:۳۲۸) برده/ورده (انبیا ۴۳۴) برزگران / ورزگران (انبیه ع ۷۳) بیهده / وی هده (طبری ۹۶۴) بیزار / ویزار (سور ۳۱، ۲۱۳، ۲۶۵) بایستن / وایستن (طبری ۸۷۱ - اسرار ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸ - میبدی ۲:۶۹۹ - میبدی ۳:۷۶۳) بر/ور (طبری ۹۳۴، ۹۸۹ - میبدی ۱:۱۱۶، ۱۲۰) بی / وی: بی راه / وی راه (طبری ۹۰۳) بی سامان / وی سامان (طبری ۹۶۰) وی باک (سامی ۵۱) وی بانگ (سامی ۵۴) وی شیر (سامی ۳۳۰) بار/وا (سامی ۲۴۲ - اسرار ۱۳۳، ۱۶۶، ۲۱۲ - قصص ۲۴۴).

(۴،۴) «و» جای «ب» در میان و پایان کلمه: انگین / انگوین (طبری ۸۷۳) ابره / اوره (اسرار ۳۵) ابریشم / اوریشم (زمخشری ۱:۲۸۹) نباه / نواه (طبری ۵۹۴، ۸۷۷) تابش / ناوش (میبدی ۹، ۱۹۸، ۱۹۹) تابه / تاوه (زمخشری ۱:۱۴۰، ۲۸۰ - مصادر ۱:۹۲) بیابان / بیادان (قصص ۲۴۴) تابم / تاوم (میبدی ۹:۱۴۰) تابدر / تاود (سور ۱۴۷ - میبدی ۱:۵۵۲) تابنده / تاونده (میبدی ۲:۳۷۶) در بند / دروند (زمخشری ۱:۱۱۳) زبان / زوان (ترجمان ۱۵۳) زبانه / زوانه (طبری ۹۸۷ - سامی ۱۶۸) کابین / کابین (بلعمی ج ۲۶۴ - مصادر ۱:۲۵۶ - میبدی ۱:۶۱۵ - سور ۳۴۴ - مجید ۲:۴۰۰ - سامی ۱۴۹) گریبان / گریوان (سامی ۱۵۹) گرمابه / گرماده (بلعمی ج ۸۳۹ - سامی ۵۲۶ - سمک د ۳:۳۱۱) لابه / لاه (انبیا ۶۱) شتاییدن / شتاویدن (طبری ۸۲۶، ۱۰۳۹ - میبدی ۹:۴، ۱۵۶). تاب / تاو (سامی ۲۹۲) تیریر تاب / تیریر تاو (زمخشری ۱:۵۸، ۴۱۵) فریب / فریو (طبری ۸۷۸) ناب / ناو (زمخشری ۱:۴۹) اردبیل / اردویل (حدود ۲۲) تَبَر / تَوَر (بلغه ۱۷۱) زَبَر / زَوَر (بلغه ۱۷۵).

و از این قبیل است پسوند «بان» که در اکثر منابع به صورت «وان» آمده

است مانند: اشتروان، بادوان، بازوان، پاسوانی، پشتیوان، خروان، دروان، دیده‌وان، رزوان، زندان‌وان، ساروان، سایه‌وان، سکوانی، گاووان، میزوان، نگاه‌وان، که برای پرهیز از اطالة کلام از ذکر منابع و مآخذ آنها خودداری می‌کنیم.

(۵،۳) «ب» جای «و» در آغاز کلمه: ورزیدن / برزیدن (انبیا ۲۴۵ - هجویری ۵۱، ۳۹۲ - سور ۴۹ - مصادر ۱: ۸۴ - سامی ۵۷ - میبیدی ۴: ۴۱۰ - اسرار ۳۴۰) ورزش / برزش (هجویری ۱۴، ۱۹) وزان / بزآن (ترجمان ۲۳۶ - میبیدی ۱: ۴۳۴) وزغ / بزغ (انبیا ۱۸۹، ۱۹۱ - سامی ۳۴۷ - مصادر ۱: ۲۵۹ - سور ۱۳۵ - اسرار ۲۱۵) ویران / بیران (طبری ۴۷۳ - مجید ۱: ۱۰۱، ۱۶۱، ۱۶۳ - میبیدی ۱: ۶۶۶ - بلعمی ج ۷۲۶) ویژه / بیژه (طبری ۵۹۲) ویرانی / بیرانی (سیاست دارک ۱۷۷).

(۶،۳) «ب» جای «و» در میان کلمه: تراویدن / تراویدن (مصادر ۱: ۲۵۷، ۲۲۹) خاوران / خابران (اسرار ۳۵۹، ۳۸۶) ریواس / ریباس (انبیه ع ب ۵۵) کاوه / کابه (طبری ۱۱۵۴، ۱۱۵۶) نوشتن / نبشتن (در اکثر منابع) نانوا / نان‌با (طبری ۹۴۴ - حی ۳۰) ناوان / نابان (یوسف ۵۱).

ب/ف = b/f

(۷،۳) در بعضی از متون کهن به جای «ب» آغازی «ف» آمده است. اما یقین نیست که این نشانه خط برای صامت لب و دندانی بی آوا (یعنی ف) نوشته شده یا علامت فاء اعجمی (و) است که به جای سه نقطه تنها يك نقطه دارد: بر/فر (کهن ۵) بار/فا (کهن ۶) بر او/فرو (کهن ۳۳) باز/فاز (کهن ۵) بیداد/فیداد (کهن ۶) یگانگان/فیکانگان (کهن ۴۰) بازگشت/فازگشت (کهن ۶) ییزار/فیزار (کهن ۷۶، ۴۸) بیدانشی/فیدانشی (کهن ۵۰) بی‌خردان/فی‌خردان (کهن ۵۰) بیراهان/فیراهان (کهن ۵۰) بیچاره/فیچاره (کهن ۵۱، ۱۲۳) برشما بر/فرشما فر (کهن ۴۲).

$$b/p = \text{ب/پ}$$

(۸،۴) گاهی دولبی بی آوا «پ» معادل است با دولبی آوائی «ب» چه در آغاز و چه در میان یا پایان کلمه:

بدرود/ پدروود (قابوس چ ۹۶) باژ/ پاژ (زمخشری ۱؛ ۲۴۶) بافنده/ پافنده  
(زمخشری ۱؛ ۲۸۷) بستر/ پستر (زمخشری ۱، ۲۷۲). خسییدن/ خسپیدن (حی ۲۷)  
زوبین/ زوبین (سفر ۶۸ - ترجمان ۱۷۳) کبک/ کپک (زمخشری ۱؛ ۴۷۳) سبد/ سپد  
(زمخشری ۱؛ ۱۵۳) اسب/ اسپ (حی ۳۵ - سجستانی ۵۶، ۶۰ - انبیا ۴۵۷ - سفر ۵۳، ۶۵).

اما در اکثر موارد چون دو صامت «ب» و «پ» در کتابت یکسان و با یک نقطه نوشته می‌شود تعیین موارد این تبدیل به یقین دشوار است.

$$b/m = \text{ب/م}$$

(۹،۴) فریباندن/ فریمانندن (پاک ۳۷) نقب/ نقم (سمک ب ۱؛ ۷۵، ۷۷).

$$p/v = \text{پ/و}$$

(۱۰،۴) گاهی صامتی که در فارسی درسی «پ» تلفظ می‌شود در متون این دوره به جای آن «و» آمده، اما مثالهای این تبدیل نادر است: تپش/ توش (سامی ۴۴۲-قصص ۱۶۹) چارپا/ چاروا (سمک ۲؛ ۱۵۸).

$$t/\theta = \text{ت/ث}$$

(۱۱،۴) در چند کلمه به جای «ت» فارسی درسی، صامت میان دندانی بی آوا «ث» ثبت شده است:

تفل، تفاله/ ثفل (انبیه چ ۴۳) کثیرا/ کثیرا (انبیه چ ۱۷، ۳۰) توت/ توث (انبیه ع ب ۱۰۲).

$$t/d = د/ت$$

(۱۴،۴) گاهی به جای «ت» معمول، «د» آمده است:

سرگزیت/سرگزید (کهن ۶) مزگت/مزگد (کهن ۳۹) نابوت/نابود (کهن ۱۱۱ - طبری ۱۶۵۲ - عشر ۱۱۱) بکشتند/بکشند (بخش ۲۸) شصت/شصد (زمخسری ۱؛ ۳۷۱) کشتید/کشید (کهن ۱۳۳) فرتوت/فرتود (عشر ۲۳۲).

$$t/k = ک/ت$$

(۱۴،۴) زمخت/زمخک (سامی ۱۳۵).

$$j/ç = چ/ج$$

(۱۴،۴) گاهی در کلمه‌ای که اکنون با «ج» ادا می‌شود حرف «چ» آمده است: ساروج/ساروچ (زمخسری ۱؛ ۵۰) آماج/آماچ (زمخسری ۱؛ ۳۰۳) جوچه/چوچه (زمخسری ۱؛ ۴۷۴، ۴۷۶) جولاهه/چولاهه (زمخسری ۱؛ ۱۱۵).

$$j/x = خ/ج$$

(۱۵،۴) گاهی به جای «ج» دوره‌های بعد در متون این دوره «خ» آمده است: اسفناج/سپاناخ (هدایه ع ۱۳۵) اسفاناخ (ابنیه ع ب ۱۱).

$$j/z = ژ/ج$$

(۱۶،۴) دو صامت «ج» و «ژ» در متون این دوره با فارسی درسی تناوب دارند یعنی در بعضی کلمات یکی به جای دیگری به کار می‌رود: لاجورد/لاژورد (زمخسری ۱؛ ۳۳۷ - ورقه ۲۵، ۲۷ - سامی ۱۵۷) کجاوه/کژاپه (زمخسری ۱؛ ۱۵۰ - مجید ۱؛ ۲۲۱) لجن/لژن (ابنیه ع ب ۵۳ - میدی ۸؛ ۵۳۱) هجده/هیژده (سفر ۸) هجده/هژده (بلمعی ع ۲۷ - هدایه ع ۳۲ - پاک ۷۷، ۸۴ - سیستان ۳۴۶، ۳۹۳، ۴۰۰ - قابوس ج ۵۲ - حدود ۱۸) کج/کژ (بلمعی ع ۹۹، ۱۳۹ - بلمعی ج ۳۳۵ - طبری ۵۰۳،

۸۱۶،۵۱۱ - لسان ۱۴۵،۹۰ - حدود ۱۷) باج/ باژ (پاك ۲۱ - زمخشری ۱؛ ۲۴۶ -  
 میبدی ۳؛ ۶۶۹، ۶۷۵) جوجه/ جوژه (هدایه ع ۱۲۹ - ابنیه ج ۲۲۵، ۲۲۶ - ابنیه ع  
 ب ۲۲ - زمخشری ۱؛ ۴۶۸ - مصادر ۱؛ ۱۲۷) سرخجه/ سرخرژه (مصادر ۱؛ ۶۵ -  
 سامی ۲۶۴) کیجه/ گیزه (ابنیه ج ۵۱) باجگاه/ باژگاه (حدود ۹۴).

## ج/ش = ژ/ذ

۱۷،۴) هجده/ هشده (زمخشری ۱؛ ۳۷۰ - میبدی ۳؛ ۴۱۶ - میبدی ۴؛ ۹۱ -  
 میبدی ۷؛ ۴۸۴).

## ج/ك = ز/غ

۱۸،۴) سیرجان/ سیرگان (سیستان ۲۹۶ - هجویری ۲۱۵) آذربایجان/  
 آذربادگان (مجید ۱؛ ۲۸۱) زاج/ زاگ (زمخشری ۱؛ ۵۰ - حدود ۶۰) زبجان/ زبگان  
 (بلعمی ع ۵۱ - هجویری ۲۱۵) آذربایجان/ آذربایگان (بلعمی ع ۱۵، ۱۸) بادبجان/  
 پادنگان (هدایه ع ۱۳۰ - زمخشری ۱؛ ۸۲) ترنجبین/ ترنکین (طبری ۹۹۳ -  
 مجید ۱؛ ۷۲) نارنج/ نارنگ (زمخشری ۱؛ ۱۰۶).

## ج/ژ = ز/ذ

۱۹،۴) مثالهای این مورد به سبب آن که در کتابت غالب نسخ به جای سه  
 نقطه يك نقطه می گذاشته اند معدود است:  
 پایچه/ پایژه (سامی ۱۶۰) کلاچ/ کلاژ (زمخشری ۱؛ ۴۷۸) دریاچه/ دریازه  
 (حدود ۱۹).

## ج/ش = ذ/ذ

۴۰،۴) چنبر/ شنبر (حدود ۱۰)

## ج/ص

(۲۱،۲) دارچینی / دارصینی (حدود ۳۰)

## خ/غ = x/γ

(۲۲،۲) چرخ / چرغ (زمخشری ۱؛ ۴۶۷). خوشه / غوشه (نسفی ۳۳۳)

## د/ت = d/t

(۲۳،۲) درموارد متعدد صامت دندانی آوائی «د» چنانکه در فارسی درسی است، در متون این دوره به صورت دندانی بی آوا «ت» ثبت شده که اصل تلفظ در دوره‌های پیشین بوده و این ابدال تنها در موردی انجام گرفته که ماقبل آن مصوتی بوده است. در بیشتر نسخه‌ها «ت» در چنین وضعی به «ذ» که آن را ذال معجم خوانده‌اند بدل شده است. باید در نظر داشت که «ذ» مرحله میانی تبدیل «ت» به «د» بوده است: رادر / رات (زمخشری ۱؛ ۲۱۷) دامادی / دامانی (زمخشری ۱؛ ۳۴۰) شنبلیله / شنبلیت (زمخشری ۱؛ ۹۰) گنبد / گنبت (زمخشری ۱؛ ۱۲۶) گزیده / گزیت (زمخشری ۱؛ ۲۴۸ - پاک ۱۹ - مجید ۲؛ ۳۷۵) بادنجان / باتنگان (هدایه ع ۱۳۰) لکدر / لکت (عشر ۴۳) بیارید / بیاریت (سور ۱۴۲) نشاندید / نشاندیت (اسرار ۲۷۹) بدانید / بدایت (بختیار ۲۷) بودید / بودیت (سک ۳؛ ۱۹۴). بودی / بونی (بخش ۲۰۶).

## ذ/د = δ/d

(۲۴،۲) ذال معجم چنانکه می‌دانیم در زبان این دوره بدل از «ت» مرحله فارسی میانه است که پس از مصوتی یا يك صامت آوائی قرار داشته است. این صامت در دوره‌های بعد همه جا به «د» بدل شده است و تنها در چند کلمه کتابت ذال معجم حفظ شده که تلفظ آن مانند «ذ» است: گذشتن، گذاشتن، پذیرفتن، کاغذ

اما در بعضی از نسخه های کهن ذال معجم مطلقاً وجود ندارد و حتی کلمات معدود مذکور نیز به صورت «د» کتابت شده است. این رسم الخط یادآور نکته ای است که شمس قیس در کتاب المعجم ذکر کرده است که «در زبان اهل غزین و بلخ و ماوراءالنهر ذال معجمه نیست».

مثال از بصائر:

در چند نسخه خطی از تفسیر بصائر تألیف فخرالدین محمدبن محمودبن احمد نیشابوری (قرن ششم) و نسخه تفسیرقرآن پاک و نسخه کتاب هدایة المتعلمین و نسخه تفسیرقرآن عظیم که با علامت «عظیم» در اینجا ذکر می شود و نسخه تفسیری که با علامت «عشر» آمده است همه جا ذال معجم در این کلمات به صورت دال مهمله کتابت شده است.

مثال از تفسیرقرآن پاک:

برگدشت (۲۱) گذشت (۳۷) بگداشتند (۳۳) پیدیرفت (۷۰، ۳۷) پیدیرد (۳۶) پدیرفته ایم (۱۲) پیدیر (۷۰) اندرگذشت (۷۳).

مثال از هدایة المتعلمین:

گداشتن (۲۷۵ - ۲۳۵) گذاره کردن (۴۱۶) گذرکردن (۲۳۴) گذار (۱۹) برگردد (۶۵) گزاره (۱۹) پدیرد (۶۵) پدرفتن (۶۰۷) پدیرا (۱۱۴) پدیرنده (۱۱۳) پدرفته (۱۰۶).

مثال از تفسیرقرآن عظیم:

بگدوانیدیم (۱۶) گدرم (۱۴) گدشتن (۱۵) بگداشتی (۱۴) بگداشتی (۴) راه گدر (۲۷) پذیر / پدیری (پارس ۳۰۵، ۳۰۴) درگذرید / درگذرید (پارس ۳۱۱).

$$d/g = گ/د$$

(۲۵، ۲) آوند / آونگ (زمخشری ۱: ۲۶۳).

$$d/l = \text{دل}$$

(۲۶،۴) دوخ/لوح (زمخشری ۱: ۹۳، ۹۴-اسرار ۱۸۵).

$$r/d = \text{در}$$

(۲۷،۴) برادر/بدادر (عشر ۵، ۱۰، ۱۰۹) برادران/بدادران (پاك ۱۲ عشر ۱۸)  
برادری/بدادری (عشر ۴۷) برادرش/بدادرش (عشر ۴۷).

$$r/\delta = \text{در}$$

(۲۸،۴) برادر/بذادر (کلیله م ۳۱، ۷۴، ۱۴۶-کهن ۶) برادری/بذادری (کلیله  
م ۱۲۱، ۱۴۹) برادران/بذادران (کلیله م ۱۴۸).

$$r/l = \text{رل}$$

(۲۹،۴) به جای «ر» در تلفظ فارسی امروزی، گاهی «ل» می آید: تار و مادر  
نال و مال (زمخشری ۱: ۴۰۴) سرفیدن/سلفیدن (زمخشری ۱: ۳۳۲) دیوار/دیوال  
(پاك ۱، ۲، ۳۴، ۷۱-عشر ۴-سیستان ۳۸۴-مجید ۱: ۶۷۶) برگ/بلگ (طبری  
۵۳، ۱۴۸۴-میبدی ۷: ۹۲) سوراخ/سولاخ (عشر ۱۹-بلعمی ع ۲۴۰-طبری ۹۲،  
۱۹۶، ۵۰۲، ۵۶۵، ۹۵۴-هدایه ع ۷۳-سور ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰-سامی ۲۹۴ و  
موارد بسیار دیگر) سردسیر/سردسیل (مجید ۲: ۶۳۹) گرمسیر/گرمسیل (مجید ۲:  
۶۳۹) شلوار/شلوال (بلغه ۱۵۷).

$$z/j = \text{زج}$$

(۳۰،۴) گاهی در مقابل «ز» فارسی درسی «ج» آمده که صورت قدیمتر و  
اصیلتر است:

بزشك/بجشك (بلعمی ع ۷۲، ۷۳، ۲۳۱-هدایه ع ۱۰، ۱۲۷-انبیاء ۳۷۳-  
حدود ۸۳) گشنیز/گشنیج (زمخشری ۱: ۸۹).



$$z/\varepsilon = \text{ج/ز}$$

(۳۹،۴) نماز/ نماج (زمخشری ۱: ۱۹).

(۳۲،۴) گاهی که تلفظ زال معجم به «ز» بدل شده است در رسم الخط این دوره کتابت آن حفظ شده اما در دوره‌های بعد صورت مکتوب آن نیز به «ز» تغییر یافته است:

جز/ جذ (ابنیه ۱۷، ۲۷، ۲۷۵ - میبیدی ۴، ۳۰۴، ۳۲۷، ۳۹۷) بازوان/ بازوان (سامی ۱۶۰).

$$z/z = \text{ژ/ز}$$

(۳۳،۴) چون در غالب نسخه‌ها حرف «ژ» با يك نقطه نوشته شده در موارد بسیار نمی‌توان به یقین دانست که کدام يك از دو صامت «ز»، «ژ» مراد بوده و در تلفظ ادا می‌شده است. تنها در چند نسخه نقطه‌های سه‌گانه «ژ» ثبت شده است:

زوین/ ژوین (زمخشری ۱: ۴۱۳) مزگت/ مژگت (زمخشری ۱: ۱۱۶)  
 پزشك/ پژشك (سامی ۲۱۲، ۲۱۳) دوزخ/ دوزخ (کهن ۷، ۴۸، ۴۹ - طبری ۹۶۴،  
 ۹۹۳، ۱۰۳۹ - پاك ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۶ - پارس ۲۱۰) گزاف/ گزاف (طبری ۱۰۲۹)  
 کارزار/ کارژار (طبری ۵۸۳، ۵۹۰) گوزن/ گوژن (مصادر ۱: ۱۳۷) جوز/ گوژ  
 (مصادر ۱: ۳۴۴، ۳۵۴) زنگار/ ژنگار (زمخشری ۱: ۳۳۷) زشتودی/ ژشتودی (میبیدی ۳: ۱۵۹، ۲۲۰) سزادار/ سژادار (پارس ۲۱۱).

$$z/\gamma = \text{ز/غ}$$

(۳۶،۴) آمیز/ آمیغ (میبیدی ۱: ۱۳۳ - میبیدی ۲: ۳۴۷، ۵۲۰، ۵۲۱).

$$\text{ژ/ز} = \text{ج/ز}$$

(۳۵،۴) ژرف/ جرف (سور ۴۳).